

دهه اول محرم ۱۴۴۵ _ قم

استاد اوجی شیرازی

روز ششم (۲ مرداد ۱۴۰۲):

_ غربت و مظلومیت امام عصر در کلام اهل بیت علیهم السلام

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

اعوذ بولايتك يا مولای يا اميرالمومنين

بسم الله الرحمن الرحيم

صلی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آباءه، فی هذه الساعه و فی کلّ ساعه، ولیاً و حافظاً و
قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه ارضک طوعاً و تُمَتِّعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

حجت حق، ولی عصر و زمان / با تو مستغنی ام ز کون و مکان
تا تو هستی انیس روز و شبم / چه نیازی به صحبت دگران
جان به قربان خال هاشمی ات / رُخ تو ماه و ابروی تو کمان
درد من را فقط تو می دانی / که همه دردم و تویی درمان
به علی و به فاطمه سوگند / دوستت دارم ای امام زمان!
یا بن الحسن!

السَّلَامُ عَلَى الْجُبُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الشِّفَاهِ الذَّابِلَاتِ!

یا رَحْمَةَ اللهِ الْوَاسِعَةَ وَ یا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ. حَبِیبِی یا حُسَین!

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ.» ﴿حج/۳۹﴾

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِرُوحِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ. هَدِيَةِ مُحَضَّرِ امِيرِ عَوَالِمٍ، حَضْرَتِ امِيرِالمومنين و سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، جِهَتِ عَرْضِ تَسْلِيَتِ بِهِ مُحَضَّرِ بَقِيَةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، صَلَوَاتِي تَقْدِيمَ كُنِيدِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ اهْلِكْ عَدُوَّهُمْ.

یکی از تعابیر مشترک غالب زیارت‌نامه‌های حضرات اهل بیت علیهم السلام، عبارت مظلوم است. و خداوند متعال هم در مواضع متعددی از قرآن به ظلمی که در حق حضرات آل الله علیهم صلوات الله روا داشته شده، اشاره کرده است. وقتی هم که دَعِبِلْ آمد برای حضرت رضا سلام الله علیه شعر خواند، به این ابیات رسید که:

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحِكَتْ / وَآلُ أَحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قُهِرُوا
مُشَرَّدُونَ نَفَوْا عَنْ عُقْرِ دَارِهِمْ / كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنَوْا مَا لَيْسَ يُعْتَفَرُ.

گویی جنایتی صادر شده باشد که قابل بخشش نباشد. جوری به حضرات اهل بیت علیهم السلام ظلم کردند که وقتی امام سجاد سلام الله علیه بعد از ماجرای کربلا و شام و کوفه و تمام اتفاقات مسیر، ورودی دروازه مدینه آمدند، و تمام مردم جمع شدند، حضرت روی سکویی رفتند، یک جمله گفتند که آتش زدند به قلب همه مردم مدینه. فرمودند: أَيُّهَا النَّاسُ، وقتی که بعد از بیست و سه سال زحمت‌های پیغمبر جمع شدید، می‌خواستید پولی به جیب پیغمبر خدا بگذارید، رسول خدا گفتند که من اجری از شما نخواستم. و آیه نازل شد: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (شوری/۲۳)

مزد رسالت پیغمبر، مودت ذوی القربی است، اما «لَوْ تَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ فِي ظُلْمِنَا كَمَا تَقَدَّمَ لَهُمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا أَزْدَادُوا إِلَيَّ مَا فَعَلُوهُ». اگر آیه برعکس نازل شده بود و گفته بود مزد رسالت پیغمبر این است تا جایی که می‌توانید به حضرات اهل بیت ظلم کنید، امام سجاد فرمودند اصلاً بیش از این دیگر نمی‌شد به ما ظلم کنید!

بیست و سه سال به رسول خدا سحر گفتند. جسارت‌هایی کردند که زبان گفتنش را ندارم. خار سر راه رسول خدا ریختند. مسخره کردند.

حضرت زهرا سلام الله علیها گفتند: أَيُّهَا النَّاسُ! كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ؛ شما لبه پرتگاه جهنم بودید، آب گندیده می‌خوردید، برگ درخت می‌خوردید، فَأَتَقَذَّكُمُ اللَّهُ بِأَبِي. به وسیله پدر من بود که خدا شما را نجات داد.

با وجود همه ظلم‌هایی که خود پیغمبر اکرم فرمودند: مَا أَوْذَى نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا أَوْذِيَْتَ. هیچ پیغمبری به‌مانند من اذیت نشد.

و امیرالمؤمنین هم فرمودند اهل بیت هیچ پیغمبری به‌مانند اهل بیت پیغمبر ما اذیت نشد.
با این وجود که پیغمبر فرمودند آزار و ظلمی که به من رسید بیش از تمام انبیاء بود، لکن روایتی است در جلد ۵۲ بحار الانوار، که امام صادق علیه السلام به فضیل فرمودند که ای فضیل! با وجود اینکه به هیچ پیغمبری از مردم زمان خود مانند پیغمبر ما آزار و اذیت نرسید، اما مهدی ما در زمان غیبتش ظلمی که به او می‌شود، آزاری که به او می‌رسد، بیش از آزار است که به رسول خدا رسیده است.

چقدر امیرالمؤمنین مظلوم هستند؟

الهی الان نجف برای ما بنویسند، برویم زیر ایوانشان:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ. اول مظلوم عالم هستی.
آن آقایی که اگر همه مظلومان تاریخ را یک جا جمع کنند، شما بروید بگویید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلُ مَظْلُومٍ؛ همه برمی‌گردند به امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه نگاه می‌کنند.

آن اول مظلومی که روی منبر بودند، یک کسی در کوچه‌ها راه می‌رفت و داد می‌زد: وَآ مَظْلَمَتَاهُ. حضرت فرمودند چی شده است؟ گفت فلانی در حقم ظلم کرده است. فرمودند بیا با هم بگوییم: وَآ مَظْلَمَتَاهُ. لَقَدْ ظَلَمْتُ عِدَدَ الْحَجَرِ وَ الْمَدَرِ. به اندازه هر سنگ و ریگی به من علی بن ابی طالب ظلم شد.

مُنْتَهَى الْحِلْمِ است! واقعاً نمی‌توانم این عبارت را ترجمه کنم که منتهی الحلم بگوید: قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ ضَعْفَ عَنِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ تَجَلَّدِي. بعد راه برود در قبرستان مدینه، بگوید:

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ / يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ / وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ تَطُولَ حَيَاتِي
مَالِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسْلِمًا / قَبْرِ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي.
علی! چرا هرچه سلام می‌کنی، فاطمه جوابت را نمی‌دهد؟
كُنَّا كَزَوْجِ حَمَامَةٍ فِي إِيْكَةٍ / مُتَمَتِّعِينَ بِصَحَّةٍ وَ شَبَابِ.

اول مظلوم عالم که ابن ابی الحدید سنی معتزلی می‌گوید امیرالمؤمنین روی هیچ منبری نرفتند، مگر اینکه گفتند:
مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مَذْذَبُضَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. بعد از پیغمبر هر لحظه به من علی ظلم شد!

حالا این اول مظلوم عالم، تقریب المعارف این روایت را آورده است که: اصیغ ابن نباته می گوید دیدم امیرالمؤمنین سلام الله علیه سال آخر حیات شان نشستند، همین طور دارند دستشان را روی زمین می زنند. در فکر عمیقی فرو رفتند. گفتم دورتان بگردم یا امیرالمؤمنین! می دانم هیچ کس به اندازه شما اذیت نشد.

فرمودند درست است، اما غم و غصه الان من به دلیل آن چیزی نیست که بر سرم آمد. یادم افتاد به غصه و غربت و تنهایی مهدی ما در زمان غیبتش! برای او سوختم، برای او گریستم.

اول مظلوم عالم که برای امام زمان ما گریه کند، ببینید چقدر این آقا تنهاست! چقدر این آقا مظلوم است! که در آخرین لحظاتشان می گوید وقتی رفتم دیدم دستمال زردی که به پیشانی امیرالمؤمنین بستند، از زهر شمشیر ملعون ابن ملجم لعنة الله علیه، با رنگ صورت حضرت یکی شده است!

امیرالمومنین دم آخر اشک می ریختند می گفتند: سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ فَنَسِیَ فِدَاءَهُ؛ جان من علی فدای مهدی بشود؛ وَ لَا تَخْذِلُوهُ يَا بُنَيَّ وَ عَجَلُوا. فرزندانم رهائش نکنید، عجله کنید، شتاب کنید در راه یاری مهدی.

پیغمبر خدا در آخرین لحظات حیات شان وقتی رو کردند به امیرالمومنین: علی جان! بعد از من حق تو را غصب می کنند، صبر کن. خار در چشم و استخوانت در گلو/ فارغ از هر صحبت و هر گفتگو.

گفتند چشم، صبر می کنم یا رسول الله.

— حسنم! من چه گویم در پی راز و نیاز/ می کشند از زیر پایت جا نماز!

صبر کن حسنم.

— چشم صبر می کنم، یا جداه.

حضرت زهرا پشت پرده داشتند می شنیدند.

— حسینم!

روز عاشورای سال شصت و یک/ گردد او در خون یاران مُنْهَمِک

مسلم و عابس، حبیب و حر و جُون/ قاسم و عبدالله و عثمان و عون

جمله یاران و حبیبان خدا/ می شود سرها ز تن هاشان جدا.

چه می کنی حسینم؟ صبر کن.

— صبر می کنم.

صدای ناله مادرانه حضرت زهرا بلند شد!

— فاطمه بنشین کنارم/ شد زمان احتضارم/ دردها در سینه دارم.

دخترم! مِنَ الصِّدِّیقِ، مِنَ الطَّيَّارِ، مِنَ اسَدُ اللَّهِ وَ مِنَ اسَدُ رَسُولِهِ.

مگر گریه حضرت زهرا سلام الله عليها آرام می‌شد؟ یک جمله گفتند که برای قلب داغ‌دار سیده النساء، تسلی بود. روایت این است که پیغمبر هیچ‌گاه حضرت زهرا را ندیدند، مگر اینکه گریه کردند و گفتند: أَبْكِي لِلطَّمِ الْفَاطِمَةِ عَلَى خَدَّهَا. یعنی همیشه داغ‌دار بودند! چطور یک پدر هر موقع دخترش را ببیند، بگوید آخ یادم افتاد به آن کشیده‌ای که عمر توی صورتت می‌زند؟!

تمام حالات پیغمبر، گریه بر مصائب دخترش بوده است. حالا رسیده است دم آخر، تمام این ظلم‌ها جمع شده است، پیغمبر دارند می‌روند. رکن و ستون امیرالمؤمنین و سیده النساء دارند می‌روند، یک جمله گفتند تسلی دادند. حضرت زهرا لبخند زدند.

فرمودند: دخترم فاطمه! ما مهدی داریم.

خستگان هجر را ایام درمان خواهد آمد / غم مخور، آخر طیب درمندان خواهد آمد.

• تمام مظلومین عالم، برای مظلومیت امام زمان ما گریه کردند.

امیرالمؤمنین روی سینه می‌زدند که: آه! شوقاً إلى رؤيته.

بعد از ماجرای آتش‌بس امام مجتبی، که طعنه‌ها زدند به امام حسن سلام الله علیه؛ حضرت مجتبی گریه کردند.

گفتیم آقا می‌دانیم دوروبری‌ها بد حرفی به شما زدند. آقا شما تا ابد، مُعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ هستی برای ما.

چی بگویم.. باورتان می‌شود به امامان گفتند کاش مرده بودی این کار را نمی‌کردی؟

می‌گوید امام مجتبی گریه کردند، گفتیم آقا حرف بدی زدند. ببخشید!

فرمودند: نه. «لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ».

گفتیم ربطش چیست آقا؟ فرمودند: لیلَةُ الْقَدَرِ، یک شبِ ظهورِ فرزندم مهدی است که از هزار ماهِ بنی امیه بالاتر است.

الْسَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ، أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ، صَاحِبِ الْمُصِيبَةِ الرَّائِبَةِ.

آن آقای که، ماهی دریا برایش گریه کرده / پیغمبر و زهرا برایش گریه کرده

آن آقای که امام صادق علیه السلام فرمودند: لازلنا باکیاً بعد الحسين عليه السلام. بعد از امام حسین همیشه ما اهل بیت گریانیم.

آن آقای که پلک چشم ما اهل بیت برایش زخم شده است! وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا.

این سیدالشهداء سلام الله علیه، شاه لب تشنه تو را خوانده میان گودال / ای رُباینده غم از دل ارباب، بیا.

شب عاشورا، امام سجاد سلام الله علیه فرمودند: کانت عمتی زینب تُمرّضنی. عمه جانم داشتند از من پرستاری می کردند.

یک درد و دو درد نداشتند. باید پرستاری از مریض کند، علی اصغر را آرام کند، از آن طرف یکی از همسران امام حسین پا به ماه است، وقت وضع حملش است، از آن طرف باید به قد و بالای ابا الفضل نگاه کند، از آن طرف باید دور سر حسینش بچرخد. چون هم دارد شمشیر حضرت را تیز می کند. خیمه ها چسبیده به همدیگر است، صدا رد و بدل می شود. امام سجاد می فرمایند عمه ام شنیدند که پدرم در خیمه دارند برای خودشان اشعاری می خوانند که:

یا دهرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ / كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ / وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

این ابیات را کسی می خواند که یقین دارد از دنیا خواهد رفت. فرمودند تا عمه جانم شنیدند، بند دلشان پاره شد! قامت بطولها. دورت بگردم حسینم! خودت یادمان دادی «بداء» را. «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». (رعد/۳۹) شاید فردا بداء حاصل شد، شاید سایه ت بالای سرم ماند، شاید با خودت برگشتم، با خولی و حرمله و اخنس و سنان برگشتم. یک چیز فرمودند که کار تمام شد.

فرمودند: لَوْ تَرَكَ الْفُطَا لَنَامَ. کنایه از اینکه دیگر حسین ت را کشته ببین. تا شنید، «لَطِمْتُ عَلَى وَجْهِيهَا وَصَدْرِهَا». از عقب، «فَخَرَّتْ مَغْشِيَةً مِنْ شِدَّةِ الْحُزَنِ وَالْبُكَاءِ». بیهوش روی زمین افتاد! الان کسی اینجا غش کند سریع او را می برید، آب به صورتش می پاشید. آخ! که از فردا به خیمه قحط آب است / علی اصغر در آغوش رباب است / عطش بالا گرفته، دل سقا گرفته. آبی نبود! شاید قطرات اشک سیدالشهداء به صورت خواهر چکید. تا چشم باز کردند، شب عاشورا، وسط غصه، وسط حزن، وسط ناله، وسط گریه، فرمودند: خواهرم زینب! ما مهدی داریم. فَتَبَسَّمتْ عَقِيلَةً بَنِي هَاشِمٍ.

بیایید یادش کنیم، بیایید برایش دعا کنیم. دیگر این سوز و حال و گریه و اضطراب جایی گیرمان نمی آید.

امام سجاد می فرمایند عصر عاشورا دیدم پرده خیمه کنار رفت، پدر مهربان دستش مثلاً جراحی باشد، اگر دختر کوچک داشته باشد، می گوید بهش نگوئید، دلش می گیرد. می گوید دیدم پدرم در حالی آمدند سمت خیمه.. که وای!

تیر از بس که خورده بود حسین / بر تنش عین پیرهن شده بود!

گفتم بابا با این حال آمدید، خواهرانم می‌بینند! گفتند آدم جملہ‌ای به تو بگویم. بگو به شیعیان که «وَاللّٰهُ لَا يَسْكُنُ دَمِيَّ» به خدا خون من را که می‌بینی دارد قُل می‌زند و می‌جوشد و از سوراخ‌های زره بیرون می‌زند، به خدا خون من از جوشش نمی‌نشیند، «حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِيَّ».

مظلوم عالم، در اوج مظلومیت آمد به امام سجاد از مظلومیت امام زمان گفت.

و وقتی هم که کار گل همه با خار و خس فتاد / نفس نفیس حجت حق از نفس فتاد..

ناصرالدین شاه را به کربلا بردند. سید رحیم رفت برایش شعر بخواند، تا گفت: بلند مرتبه شاهی... ناصر سه بار غش کرد! شب، وزیرش به او گفت زشت است! فردا می‌گویند شاه ما غشی است و هی غش می‌کند. خب علما بودند، سادات بودند، هیچ‌کس اینطور غش نمی‌کرد. گفت: دهانت را ببند. من شاه هستم، می‌دانم شاه جلوی رعیت با صورت بخورد زمین، یعنی چه!

همچنین که با قلب خسته، اوی ز پشت فرس فتاد، ملائکه لطمه زدند: خدایا! یک حسین داشتی. ندا آمد که ملائکه «انْظُرُوا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ» نگاه کنید سمت راست عرش را، که «بِهَذَا أَنْتَقِمُ لِهَذَا» می‌بینید او که ایستاده، اسمش مهدی است. به وسیله اوست که انتقام می‌گیرم. بروید برای منتقمش دعا کنید.

غربت امام سجاد سلام الله علیه غربتی است که کتاب فَرَحَةُ الْغُرَى می‌نویسد یک سال و نیم بعد از ماجرای عاشورا و کربلا، هی می‌آمدند و زخم زبان می‌زدند. تمام نشده بود. می‌گفتند نگفتیم نروید. دیدید چه بر سرتان آمد!

امام سجاد یک سال و نیم رفتند توی بیابان خیمه زدند، کف بیابان زندگی کردند.

مِنْهَا لَمْ يَأْتِكُمْ أَحَدٌ مِنْكُمْ؟ كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ حَالَتَانِ چطور است؟ فرمودند آیا هنوز وقتش نشده است بفهمید ما چطور روزمان را شروع می‌کنیم؟ أَصْبَحْنَا كِبْنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يَسْمُونَنَا سُوءَ الْعَذَابِ، يَذْبَحُونَ أَبْنَاءَنَا وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَنَا. بعد می‌گوید گفتیم آقا بعد از شما امام چه کسی است؟ یک‌به‌یک تا امام عسکری را اسم بردند.

گفتم بعد از ایشان چه کسی امام است؟ فَبِكِي عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بُكَاءً عَالِيَا.

یکبار اینجا گریه کرد با نام امام زمان، و یکبار روی منبر در جامع اموی، آنجا هم گفت منا مهدی هذه الأمة.

این زشت است برای من و شما، امام باقری که فرمودند: قَتَلُوا شِيعَتَنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ.. زمانه امام باقر، ظلمی که بر امام باقر علیه السلام روا داشته شده است، در همین حدیث مشخص است که قَتَلُوا شِيعَتَنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ وَ قُطِّعَتِ الْآيَادُ وَ الْأَرْجُلُ عَلَى الظَّنَّةِ. گمان می‌کردند یک کسی شیعه است، اول، چهار دست و پايش را قطع می‌کردند، بعد تحقیق می‌کردند ببینند اگر شیعه است، گردنش را هم بزنند. در این زمانه که اگر به کسی می‌گفتند بت پرست، بهتر از این

بود که بگویند شیعة علی علیه السلام. در این زمان می‌گویند دیدم امام باقر گریه می‌کنند فرمودند: اخْمَلْنَا ذِكْرًا. فراموش شده‌ترین ما امام مهدی است،

این برای ما زشت است.

می‌گویند آن موقع دیدم امام باقر گریه می‌کنند، می‌فرمایند: سنتی که از یوسف در مهدی ما جریان دارد این است که الحبس. او محبوس است.

باورمان بشود تمام کره زمین با همه عظمتش برای امام زمان ما به زندان تبدیل شده است. می‌داند که دارد بر سر شیعه‌ها چه می‌آید. ما خبر نداریم. در افغانستان، پاکستان، مناطق مختلف دنیا چقدر شیعیان مظلوم هستند. الان چه می‌دانیم برای یک لقمه نان، ناموس شیعه به چه بدبختی دچار شده است. امام زمان اینها را دارند می‌بینند، می‌سوزند و آتش می‌گیرند و در زندان حبس محبوس هستند. اگر امروز خدا را به داماد کربلا قسم ندهیم، اگر فردا به علی اصغر قسم ندهیم خدا را، اگر این شب و روزهای مضطر نشویم و مضطرانه نخواهیم...

تمام گریه و ناله و سوز و عزاداری برای اضطراب است. برای فرج خواهی است.

از مظلومیت امام صادق سلام الله علیه چه عرض کنم؟ آقایی که نوشتند هفده بار، (نه یک بار و دو بار)، در خانه خوابیدند، همراه زن و بچه‌ها، می‌بینند مأمور در خانه ریخته است! نصف شب دست آقا را بکشند، پیرمرد محاسن سپید، کجا؟ بزم کزایی کجا!

این آقای مظلوم امام صادق سلام الله علیه، می‌گویند دیدم که حضرت کَالْوَالِهِ التَّكْلِي، ذات کبد الحرّی. مسح پوشیدند. مسح لباس عزادار است. چون کسی که داغ‌دار است، اگر گریبان پاره کند، باید کفاره بدهد. لذا کسی که عزادار بود، به او مسح می‌پوشاندند. می‌گویند دیدم حضرت مسح پوشیدند. یعنی چی؟ یعنی روا بود که گریبان ز هجر پاره کنم! عین مادری که داغ جوان دیده است.

یک چیزی دیدم، بنا هم نداشتم امروز بگویم، ولی یادم آمد. مادری که داغ جوان دیده است، می‌دانید چطور است؟ نوشتند وقتی سیدالشهداء، قاسم را آوردند، مادر قاسم بن الحسن دست عروشش را گرفت، گفت رسم است کف دست عروس حنا بزنند، حنا نداشتیم. دست می‌زد به خون گلوی قاسم، کف دست زبیده می‌کشید. این است مادری که داغ جوان دیده باشد.

می‌گویند دیدم امام صادق، کَالْوَالِهِ التَّكْلِي، ذات کبد الحرّی، به خودشان می‌پیچند، می‌فرمایند: سیدی! سیدی! غَيْبُكَ نَفْتٌ رُقَادِي وَ ضَيِّقَتٌ عَلَيَّ مَهَادِي. سیدی غیبتک اوصلت مصابی فجائع الابد و فقد الواحد بعد الواحد.

آقای من! غیبت تو خواب را از چشمانم ربوده است. زندگی را برایم سخت کرده است. مصائب قلبم را ابدی کرده است. گفتیم آقا برای چی این قدر گریه می‌کنید؟ فرمودند نمی‌دانی. در صحیفه مادرم نگاه کردم، در احوالی که بر سر مهدی ما خواهد آمد، نگریستم. برای او سوختم و گریستم.

ما در زمان غربتش داریم زندگی می‌کنیم.

حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه هم همین‌طور. ببینید به هر کدام چه ظلمی شد! با وجود اینکه در هر عصری مظلوم‌ترین مظلومان زمان خودشان بودند، اما باز برای امام زمان ما گریه می‌کردند.

می‌گویند سندی بن شاهک، صبح تا صبح، (من تصور کنم برای پدر خودم این‌طور بشود بیچاره می‌شوم. حالا امام ما...) می‌گویند صبح به صبح کار سندی بن شاهک این بود از پله‌های سیاه‌چال می‌رفت پایین...

یک برنامه روزانه داشت، یک برنامه ماهانه. برنامه روزانه‌اش این بود که صبح تا صبح می‌رفت پایین، یکی در گوش موسی بن جعفر می‌زد! عطاردی این را آورده است. برنامه ماهانه‌اش هم اول هر ماه قمری صد ضربه شلاق می‌زد، تا ماه دیگر می‌خواست جایش خوب بشود، دوباره جسارت!

يَا مُخْلِصَ الْوَلَدِ مِنَ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَحِمٍ. يَا مُخْلِصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلٍ وَ طِينٍ وَ مَاءٍ. در چه سیاه‌چالی حضرت را اسیر کردند؟ که: ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقَيْدِ.

مظلوم‌تر از این آقا کجا بود؟ بعد می‌گویند با وجود این مظلومیت، موسی بن جعفر سلام الله علیه در امالی است که دم غروب که می‌شد، در زندان می‌گفتند: بِأَبِي الْمُتَنْدِحِ الْبُطْنِ. بِأَبِي الْمَقْرُونِ الْحَاجِبِينَ. بِأَبِي الْمُتَهَمِشُ السَّاقِينَ. می‌گفتند و گریه می‌کردند.

گفتیم آقا چه کی را دارید می‌گویید پدرم فدای ابروی کمانت، پدرم فدای روی زیبایت، پدرم فدای ساق‌های کشیده‌ات؟

فرمودند: هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ اسْمُهُ الْمَهْدِيُّ. گفتیم صِفْ لِي الْمَهْدِيُّ؟

فرمود: هُوَ الْغَرِيبُ الْوَحِيدُ الطَّرِيدُ، الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ.

مگر ما نمی‌گوییم مُعَرَّفٌ باید آجلی از مُعَرَّفٌ باشد، جامع باشد، مانع باشد؟ موسی بن جعفر می‌خواهند امام زمان را در چهارتا کلمه تعریف و توصیف کنند، می‌گویند او غریب است! وای بر من باشد. او تنها است، او طرد شده است، او رانده شده است! اگر انتقامی باید گرفته شود برای خون‌های به ناحق ریخته شده‌ی کربلا، هُوَ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ. اوست که منتقم خون‌های به ناحق ریخته شده جدش می‌باشد.

السلام علی الامام الرئوف علی ابن موسی الرضا المرتضی!

علی بن موسی، امام رئوف / کریم و رحیم و ودود و عطوف

اگر دردمندی صدایش بزن / سری هم به صحن و سرایش بزن

بگو دردمندم، دوایم بده / به جان جوادت جوابم بده.

امام رضا سلام الله علیه که نوشتند سه سال در دهلیز خانه، یعنی در ورودی یک راهرو داشت، بعد می شد یک حیاط و در اطراف اتاق. می گوید امام رضا سه سال پشت در ورودی خانه می خوابیدند. چرا؟ چون هر لحظه ممکن بود به خانه حضرت حمله کنند!

فکر کن جلودی آمده است، می گوید دستور دارم بروم خودم زیورآلات باز کنم ببرم. بابا چه مظلومیتی بالاتر از این؟

لعنت خدا بر ابی بکر و عمر که چه کردند با این خانواده!

در اوج این مظلومیت، امام رضا سلام الله علیه وقتی که دُعبل آمده است، شعر خوانده، روضه خوانده، مقتل خوانده است برای امام رضا که:

أَفَاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا، (یعنی اگر یک روزی خیال می کردی که)، وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فِرَاتٍ

إِذْنٌ لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ (فکرش را می کردی، لطمه می زدی).

وَأَجْرِيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ (گریه می کردی، اگر فکرش را می کردی).

(اما بی بی جان!) أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا بَنَةَ الْخَيْرِ فَاذْنُبِي (پاشو بیا ببین) نُجُومِ سَمَاوَاتٍ بَارِضٍ فِلَاتٍ.

چه روضه ای خوانده است، بعد از همه اینها گفته است...

رفقا! منبری ها، روضه خوان ها، مداح ها، سینه زن ها هر کاری هم که کنیم در این دهه، کمترین قدمی هم که برای سیدالشهداء برداریم:

فاطمه پیش خدا پیش برد کارش را / هر که افتاد پی کار ابا عبدالله

اما اگر می خواهیم توجه ویژه شود، روایتش همین جاست که یک قدم برای حجة بن الحسن برداریم. به گونه ای کار کنیم در ایام محرم که بوی امام زمان بدهد.

جناب دُعبل تمام این مقاتل و مصائب را خواند تا رسید به دو بیت:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجُ / يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ...

می گوید دیدم اِشْتَدَّ بُكَاءُهُ. گریه امام رضا بیشتر شد! بیشتر شد حتی نسبت به آن مقتلی که می خواندم.

فرمودند: دُعبل، نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ. همه شعری که خواندی یک طرف، این دو بیت را روح القدس بر زبان تو آورد.

از غربت جوادالائمه هم برایت بگویم، بعد بگویم جوادالائمه چطور در مصیبت امام زمان ناله زدند.

ماجرای حرز امام جواد را دیدید؟

یک شب معمولی، آن زن ملعونه و فتنه، ام الفضل، یک سِعیات کرده است، می‌گوید فقط برای سِعیات ام الفضل،

مأمون شمشیر برداشت، به جان امام جواد علیه السلام افتاد!

صَقْر بن اَبی دُوَلَف یک سؤال معمولی پرسیده است که آقا جان، بعد از شما چه کسی امام است؟ گفتند فرزندانم امام

هادی، بعدش فرزندش امام عسکری، بعدش... دیدم امام جواد سرشان را انداختند پایین! گفتم آقا بعدش؟ دیدم

دارند گریه می‌کنند! گفتم حرف بدی زدم؟ سر را بلند کردند، بَکی بُکاء شدیداً. هق هق گریه کردند.

آرام که شدند، گفتم چرا گریه کردید؟

فرمودند: لَأنَّه یَقُوم بَعد مَوْت ذِکره و ارتداد اکثر القائلین بِامامَته. چون در زمان غیبت او، اسمش را یادشان می‌رود!

چقدر منبرهای ما جای گفتن از امام زمان شده است؟ چقدر سینه زدن‌های ما، روضه خواندن‌های ما، زندگی‌های

ما، دورهمی‌های ما، مجالس ما بوی حجة ابن الحسن می‌دهد؟ خب حق دارند بگویند: لَأنَّه یَقُوم بَعد مَوْت ذِکره...

. اگر درست بگویم، از ته دلم بگویم، باید خواب از چشمم ربوده شود و خواب از چشم شما هم ربوده شود که:

و ارتداد اکثر القائلین بِامامَته. وای! اکثر کسانی که قائل به امامتش هستند، مرتد می‌شوند! به او پشت می‌کنند! او

را فراموش می‌کنند! امام جواد مظلوم، غریب زمان، بر امام زمان گریه کرد.

از غربت امام هادی یک جمله بگویم که ابوهاشم جعفری می‌گوید آدم خانۀ امام هادی، دیدم که حضرت نشستند

و مأمورها دارند جلوی حضرت قبر می‌کنند. گفتم قبر برای چیست؟ گفتند متوکل دستور داده است در خانه

امامتان قبر بکنیم، امامتان را زنده به گور کنیم!

فکر نکنید این اتفاقات نبوده است. جناب عبدالعظیم حسنی را زنده به گور کردند. خیلی‌ها را زنده به گور کردند.

ازشان بر می‌آمد!

می‌گوید شروع کردم توی صورتم زدم و گریه کردم، امام هادی فرمودند نمی‌توانند با ما این کار را کنند. اگر

می‌خواهی گریه کنی، برای غربت مهدی ما گریه کن.

به اسم امام عسکری سلام الله علیه فکر کنید. به امامی که زکی است و مجموع تمام صفات است، بگویند عسکری!

می‌دانی یعنی چه؟ این خودش درد است، خود اسم، خود این صفت، خود این لقب! امامی که الزکی، العالم، العابد،

به او بگویند عسکری! چون تمام عمر در یک جای نظامی، زندانی بود.

کسی به امام عسکری سلام می‌کرد، چهار دست و پایش را به یک سنگ می‌بستند، داخل دجله می‌انداختند!

این آقای ستم‌دیده‌ی محبوس در تمام عمر، می‌گوید تا قنداقه مهدی را به ایشان دادند، پای کوچک امام زمان را از قنداقه درآورد، بوسید، روی چشمشان گذاشت.

حالا چرا پا را بوسید؟ شاید چون قرار است این پا به قبر ابی‌بکر و عمر بخورد. بگوید شما از چه بهم پیوستید؟ امام عسکری گریه کردند گفتند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَمُتْنِي...، آن آقای دُرّ دیده‌ی گوهرشناس گفتند: الحمد لله الذي لَمْ يَمُتْنِي حَتَّى أَرَانِي وَلِيِّهُ. خدایا شکرت، نمرود ولیّ تو را دیدم. الَّذِي كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولُهُ. کسی که پیش خدا و پیغمبر خیلی قیمتی است، من او را دیدم. و گریه کردند.

خودشان هم ۱۱۸۰ سال است که می‌گویند: إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، إِنَّا أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ.

بین برادرم، تمام محبت‌ها به محبت نفس برمی‌گردد. امام فرمودند ما از خودتان بیشتر شما را دوست داریم. بعد چقدر زشت است که به ما یاد بدهند بگویند دعا کنید: الهی، لَا تُتَسْنَا ذِكْرَهُ. خدایا ما امام زمان را یادمان نرود! چقدر زشت است!

در زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها چه می‌خوانیم: أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُرِينَا فِيكُمْ السُّرُورَ وَالْفَرَجَ. شما همیشه مظلومید، شما همیشه غصه دارید، سُورُور شما در فرج است. در دعای عهد می‌خوانیم: اللَّهُمَّ وَ سِرِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِهِ. با ظهور و فرج اوست که پیغمبر و ائمه خوشحال می‌شوند.

یک پیرمردی گریان آمد خدمت امام صادق. حضرت فرمودند چرا انقدر گریه می‌کنی؟ گفت آقا دارم می‌میرم، دیگر محاسنم سفید شده است. فرسوده و فرتوت شدم. هر روز دارم می‌بینم یک مصیبت به مصیبت‌های شما اضافه می‌شود! کی قرار است من فرج شما را ببینم؟

کلید قفل جهان است آن که رفته از اینجا/ برای آمدن او دعا کنیم بیاید
دعا اگر نکنم من، دعا اگر نکنی تو/ غمش کشد به درازا، دعا کنیم بیاید.

برای ایشان نه عیدی گذاشتند و نه عروسی گذاشتند!

کجا سراغ دارید که عروس لبش ترک ترک باشد؟ شده تا حالا پدر عروس، تازه داغ جوان به دلش افتاده باشد؟ نقل می‌ریزند روی سر عروس، می‌گوید دیدم زبیده نشسته دارد خاک بر سرش می‌ریزد!
اینهاست مصیبت این خانواده. اگر برای فرج منتقمشان دعا نکنیم، مفت باختیم رفقا. خیلی مفت باختیم!

بیچاره دستی که گدای مجتبی نیست / یا آن سری که خاک پای مجتبی نیست

بر گریه زهرا قسم، مدیون زهراست / چشمی که گریان عزای مجتبی نیست
طوری تمام هستی اش وقف حسین شد / انگار قاسم هم برای مجتبی نیست!
یک چیزی بگویم اهل روضه. یادم نمی آید این روضه را هیچ موقع خوانده باشم، زبان گفتنش را هم ندارم، اما
کنایه است: یک سفره‌ی احسان او کرب و بلا بود!
چون قرار است سفره را پهن کنند، هر کاری کرد دید دارد پای سفره کرامتش دارد روی زمین کشیده می شود.
احسنت گو بر لطف و احسانش خدا بود!

گفت حسینم! این قدر گریه نکن. گفت منم غارت زده، دارم تو را از دست می دهم.
گفت من دارم زن و بچم را به تو می سپارم.
سپردی ام به که رفتی؟ به دلکان؟ به کنیزان؟
به شمر؟ اخنس و خولی؟ به حرمله؟ به سنان؟
سپردمت به هر آن کس که می شد و رفتم.
_ تو می خواهی به که بسپاری؟

همین طور که سرفه می کردند: بیا قاسم بابا! بیا قاسم بابا! بازوبند را روی دست جوانش بستند، سرفه آخرش را
هم کرد. گفت هر موقع بیچاره شدی، بازش کن، انا لله و انا الیه راجعون. مگر کسی که با حسین است بیچاره
می شود؟
الهی حسین را از ما نگیرند.

غیر از گدایی تو به دردی نمی خورم / بیرون کنی، به فاطمه بی کار می شوم!

شب عاشورا آدم بزرگ ها پا شدند حرف هایشان را زدند، جناب عابس، بنی هاشم و... . دیدی وقتی در جمع
بزرگان یک آقا زاده کم سن و سال است، او هم اگر با حیا باشد، سخت صحبت می کند. هی آمد بگوید، چی کار کنم؟
بگویم؟ نگویم؟ همه حرف هایشان را زدند. علی الله، گفت: عمو! و انا فی من یقتل؟

اسماعیل با آن عظمت، وقتی پدرش به او گفت: اِنِّی اَرِی فِی الْمَنَامِ اَنِّی اَذْبَحُکَ، گفت: سَتَجِدُنِی اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ
الصَّابِرِیْنَ. (صافات/ ۱۰۲) بابا ان شاء الله که بتوانم صبر کنم.

پنج تا فرزند امام مجتبی در کربلا بودند. چهار تایشان کشته شدند. یک نفر هم حسن مثنی که کشته شد و برگشت.
یکی جناب احمد بن حسن که نوزده سالشان بود. عبدالله اصغر، عبدالله اکبر، قاسم بن حسن.

جناب قاسم را نوشتند أَشْبَهُ النَّاسِ به امام مجتبی بود. هر موقع سیدالشهداء دلشان برای برادر تنگ می شد، می گفتند قاسم بیا راه برو.

دلشان برای پیغمبر تنگ می شد، علی اکبر..

دلشان برای امام حسن تنگ می شد، قاسم..

با صدای لرزان: يَا عَمَّاهُ! وَ أَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟ من چطور؟

— پسر برادرم! مرگ در ذهنت چطور است؟

نه که سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ که اسماعیل گفت. چی گفت؟

— أَحَلِي مِنَ الْعَسَلِ.

امام حسین یک چیزی گفتند، دیدند رگ غیرت قاسم باد کرد، بلند شد ایستاد. گفتند بین پسر برادرم! نه تنها تو را می کشند، علی اصغر را هم می کشند!

گفت یعنی می آیند داخل خیمه از رباب می گیرند و می کشند؟

گفت نه، من می برم توی بیابان روی دستم می گیرم.

صبح هی می رفت و هی می آمد: عمو، تَفَضَّلْ عَلَيَّ.

نوشتند بعد از داغ علی اکبر دیگر قاسم بیچاره شد! برایش برادر بزرگ تر بود. از سه سالگی پدر که نداشت. امام حسین پدرش بود، علی اکبر برادرش بود.

آمد به عمه گفت عمه شما یک کاری کنید. اگر امروز بابایم بود...

گفت عمه دورت بگردد. حرف، حرف عمویت است. روی حرف عمویت نباید حرف بزنی!

رفت. نشست گوشه خیمه، زانوی غم بغل گرفت، دستش خورد به بازوبند، دم آخر بابایم گفت قاسم! بیچاره شدی.. الان دارم بیچاره می شوم!

کسی که حسین ندارد، بیچاره است. ما خوش بخت عالمیم. ما حسین داریم. ما سرافراز عالمیم. ما حسین داریم.

قاسم دید دارد بیچاره می شود، باز کرد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قاسم! اِذَا رَأَيْتَ عَمَّكَ بِكَرْبَلَا غَرِيباً وَحِيداً لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينٌ... او گفت نه، بگو بابایم دستور داده است.

دوید خوشحال: عمو حکم و اذن از بابایم دارم.

دست خط برادر را دید. پسر برادر را بغل گرفت.

یک موقع دیدی در روضه ها بانوان بیشتر غش می کنند، اما مرد سخت غش می کند. چه بر سرش آمد؟ پسر برادر را بغل کرد. آه! خیلی امروز برایش آه بکشید. نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَظْلَمِنَا تَسْبِيح.

آه! فَبَكِيا حَتَّى غَشِيا. انقدر این عمو و برادرزاده گریه کردند.. زینب کبری دید هر دو غش کردند، روی زمین افتادند. آخ که آب نیست روی صورتشان بریزم! هر جوری بود به حال آوردند.

گفت قاسم! هَذِهِ وَصِيَّةٌ مِنْ أَبِيكَ. باشد، بابایت وصیت کرده است. یک چیزی هم به من گفت و رفت. وَ عِنْدِي وَصِيَّةٌ أُخْرَى. گفت قاسم را داماد کن.

ای وای. دیدید عروسی این قدر غریبانه؟ اصلاً انگار عروسی دختر عمو و پسر عمو توی این خانواده همین سبکی باید باشد! دوام ندارد! در مدینه هم گفت:

نُه ساله بودم آمدم در خانه‌ی تو/ تو شمع من بودی و من پروانه‌ی تو

— زبیده بابا! قاسم عمو! زینب خواهرم! هل له لباسٌ جدید؟

یک کاری کردند زینب کبری شاهکار! روضه‌خوان زینب است. ما بلد نیستیم. عملی روضه می‌خواند. یکبار که در مدینه عملی روضه خواند، پیراهن را انداخت. یکبار هم اینجا عملی روضه خواند، دیدند در صندوق را باز کرد، قبا‌ی امام مجتبی را درآورد. همه را به حال و هوای آن روزهای کوفه و مدینه برد. قبا را به قامت قاسم پوشاند، عمامه امام حسن را گذاشت روی سر قاسم. خطبه عقد را امام حسین خواندند. وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. امام حسین، دست عروس و داماد را به هم نزدیک کردند.

(دیگر نگذار بگویم چرا امام حسین عروسی گرفتند! پارسال گفتم، پشیمان شدم.)

گفتند همه بروید بیرون. همه رفتند بیرون. این عروس و داماد، باحیا، سر را بلند کردند، به چشم هم نگاه کردند.

چند لحظه این چشم‌ها در هم دوخته شد. نَادَى مُنَادٍ مِنْ جَيْشِ عَمْرِو سَعْدِ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ مِنْ جَيْشِ حُسَيْنٍ؟

دست زبیده را رها کرد، مگر من مرده‌ام بابایت بی کس باشد؟ مگر قاسم مُرده است بگویند حسین بی کس است؟ گفت قاسم نرو!

— نمی‌شود باید بروم.

گفت یک یادگاری به من بده. آستینش را پاره کرد، گفت از قاسم همین یادگاری پیشت باشد.

آمد از خیمه خارج شد.

بیایید، بیایید، یک دسته گل بیارید/ قاسم کند عروسی، عروسی‌اش عزا شد

زره؟ کی می‌گوید زره داشته است؟ الْمَسْلُوبُ لَأَمَّةٍ، لَأَمَّةٌ يَعْنِي كَلَاهُ خُود. زره نداشت. کجا دیدی برای آقای سیزده

ساله زره درست کنند؟!

گل طوفان سواری، وای بر من!/ به میدان ره سپاری، وای بر من!

علی اکبر که جوشن داشت.../ تو که جوشن نداری، وای بر من!

این قدر با عجله که بند چکمه پای چپ را نبست، فقط سوار بر مرکب شد.

فَرَبَزَ إِلَى الْقِتَالِ وَكَانَ يَرْتَجِزُ وَيَقُولُ: إِنَّ تَنْكُرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ / سَبِطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنُ / هَذَا حُسَيْنٌ
كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ.. فَبَرَزَ إِلَى الْقِتَالِ فَقَتَلَ الْقِتَالَ الْإِبْطَالَ..

رسم شجاعان عرب این بود به علمدار سپاه حمله می کردند. آرزق شامی را به درک واصل کرد. هر هفت پسرش
را به درک واصل کرد. و قتل علی عطشه ثمانین فارسا.

هشتاد نفر را به زمین زد. همه گفتند گویی جمل تکرار شده است! گویی حسن به میدان آمده است! گویی خبیر
تکرار شده است! گویی علی به میدان آمده است!

عمرو بن سعد ازدی، رئیس سنگ دارهای کربلا بود. (سنگ سر پهن، نوک تیز، سنگین، کارشان سنگ زدن بود!)
گفت عَلَى آثَامِ الْعَرَبِ. گناه عرب گردنم باشد، اگر داغش را به دل مادرش نگذارم. سنگ ها را پرتاب کردند، و
طَعَنَهُ عَلَى صَدْرِهِ الشَّرِيفِ. و سنان بن انس علی ظهره، فرمأه حَرَمَلِه فِي عُنُقِهِ.. دیگر چی سرش آمد، بماند.

اما صدایش بلند شد: يَا عَمَّاهُ! افتادم از پشت فرس / عمو به فریادم برس.

تا رسید بالای سر قاسم، دید گرد و غبار است!

یک موقع نگاه کند ببیند قاسمش... زیر دست و پای اسب...

یا حسین!

رحم الله من نادى يا حسين

اللهم عجل لوليک الفرج